

شازده استخوان (قسمت آخر)

ایلیا موسایی

جعفر قنات مثل شب‌زده‌ها ۲ شب تمام را با هراس و خوف توی خانه ماند. مثل کسی که جن دیده باشد، مدام کوچه را سرک می‌کشید و رفت‌وآمدها را با شک و وسواس و آراسی می‌کرد. مالیخولیا افتاده بود به جانش و فکر اکبر دست بر نمی‌داشت از مغز خسته و کوفته جعفر؛ اکبر را نصفه می‌دید. از کمر به بالا نزدیک رختخواب، بالای سر جعفر ظاهر می‌شد، با جراحی وسط سینه. کلنگچه آنگیری را انداخته بود روی دوشش و می‌خندید. از سوراخ سینه‌اش قل‌قل خون می‌جوشید. مثل فواره‌های وسط حوض قدیمی که آب را کم‌جان و تنبل قل می‌زند.

بعد متوجه تکان خوردن چیزی می‌شد. نیمه پایینی بدن اکبر آن طرف‌تر ایستاده بود. با همان پیژامه گشاد کردی که خاک و فلاکت از آن می‌بارید. دمپایی طلا به پا داشت و پاهای اینک به بدنی وصل باشند این‌پاوان با می‌کردند و دمپایی‌های طلاصدا می‌دادند. کافی بود جعفر توی تاریکی سر از بالشت بردارد تا دوتا نیمه اکبر و کلنگ و سوراخ توی سینه‌اش همه باهم دود شوند و بروند توی هوا.

بعد از دو شب خفت و خفا، صبح سوم جعفر قنات رفت سرگذر و جوانکی را با خودش آورد که سادگی و بلاهت از سروریش می‌بارید؛ با چشم‌های ریز و لبخندی که از لبش محو نمی‌شد. از آن‌هایی که بود و نبودش توفیری به جان دنیا نداشت و راحت می‌شد سر به‌نیستش کرد. جعفر مثل ملک عذاب توی جمعیت کارگران چشم‌گرداند و حتی یک‌آن چشمش افتاد به اکبر که با کلنگ روی دوش و زخم سینه آن وسط می‌خندید. بعد اکبر کفا کرد به همین جوانک بخت‌برگشته.

اسمش جواد بود. یک چکمه لاستیکی مشکی را از نزدیکی‌های فوزک پا با تیغ بریده بود و کفش کار درست کرده بود برای خودش.

سریع دست‌به‌کار شدند. جعفر باید پاهای بدن را پیدا می‌کرد. در همان روز اول سه تونل افقی حفر کرده هر کدام به یک سسو. آنقدر کند و کاوید که حس کرد رگ‌های بدنش پر از خاک نمرده است. تمام روز خودش را از نفس انداخت و موقع تاریک‌شدن هوا دست‌خالی و خسته برگشت.

موقع خواب، باز اکبر و پاهایش بالای سرش بودند... صبح، جعفر چاه را به سمت پایین ادامه داد. می‌خواست هفتاد ذرع را برساند به صد. دست‌های قوت حفر نداشت. از کت‌و‌تافتاده بود. با این همه تا عصر که به عمق صد ذرع رسیده، استخوان بلند را ن پیدا کرد. گیوه‌هایی که در خاک پیدا شد طرح دست‌دوز بته‌جقه داشت و زیر نور کم‌سو می‌درخشید. زنجیری فلزی دید که زنگار چند قرن تا مغز فلز آن را خورده بود. ضربه‌های آرام کلنگ سنگ‌شکن "زنجیر را که پوک و خشک شده بود، پودر کرد. آدمی در قرن‌ها قبل با بدنی نصف‌شده و زنجیری به پا که گنجینه‌ای را در آغوش گرفته... قصه غریبی را

بافت‌های مغز طاعونی جعفر بیدار می‌کرد. یک‌باره صدای ناله‌ای از انتهای گلوی زمین آمد. مو به تن جعفر سیخ شد. خاک و سنگ‌ریزه شروع کرد به آوار شدن روی سرش و فریادی که از آن بالا نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. خاک توده‌توده روی سر جعفر می‌ریخت و حالا صدای تلب‌تلب خوردن چیزی به دیواره‌های چاه می‌رسید. ری‌های جعفر از خاک سیاه می‌شد و سر‌های خشکی می‌کرد. چشم‌هایش از زخم‌های خاک می‌سوخت. بعد همه‌چیز با صدای خرد شدن استخوان متوقف شد. جعفر، نفس بریده بود. استتینش را گذاشته بود روی دهانش و نزدیک بود دل وروده‌اش را غرق بزند. چراغ‌قوه گوش‌ی را به سمت بالا گرفت. چشم‌هایش تاریک می‌دید و پرده غلیظی از غبار گلسوی چاه را مه‌آلود می‌کرد. کمی مکث کرد و سایه‌ای به هم پیچیده را دید؛ شبیه به خفاشی غول‌پیکر. غبار که فروکش کرد بدن به‌هم گره‌خورده جواد را دید که مثل لقمه‌های خشک در گلوی چاه گیر کرده بود. مفاصلش به طرز فجیعی تا خورده بودند و گردنش طوری شکسته و تابیده بود که درازتر به‌نظر می‌رسید. موقع سقوط مدام به دیواره چاه کوبیده می‌شد و هراس‌خوانی که در بدن داشت شکسته بود. بعد ناگهان سایه دیگری پدیدار شد که بالاتر از جواد می‌جنبید. صدای کوبش آمد. سایه‌ای که بالاتر می‌جنبید با پا روی بدن مفلوک جواد می‌کوبید و یکباره جسد جواد، روی سر جعفر آوار شد. جعفر تا به خودش بیاید و در آن تنگای خفقان‌آور خودش را از زیر جسد بیرون بکشد، هیبت مردی را بالای سرش دید که از طناب آویزان است. گردن و کتفش از درد به زُرق افتاده بود و ستون فقراتش از درد خم می‌شد. سایه مرد از آن بالا آرام گفت: «هر چی هست رو جمع کن و بذار تو سید. و گرنه می‌کشمت» چند متر بالاتر از جعفر توی تاریکی چاه تاب می‌خورد؛ ریسمانی فرستاد پایین، که سر آن سیدی حصیری بود. جعفر با تقلایی جانکه تمام استخوان‌های پا و تکه‌های زنجیر زنگ‌زده را از زیر گوشت و استخوان جواد جمع کرد و توی سید گذاشت. گیوه، سبویی طلائی، یک خنجر کوچک با تیغه‌ای خمیده و نیم‌چپه عصایی زرین و مرصع، با نگین‌هایی که در نور مرده و غبار گرفته، زمردهایش با تالگوئی سبزی می‌درخشید. جعفر همه را توی سید گذاشت. مرد ریسمان را آرام کشید بالا. گفت: «من می‌رم. بعد از چند دقیقه طناب رو برات میندازم پایین. برسی بالا کسی رو نمی‌بینی. دنبال چیزی هم نگرد»

جعفر توی سکوت صدای بالا رفتن آرام مرد و طناب را شنید. بعد منتظر ماند. سکوت محض بود. بعد از استخوان‌های جعفر چندساعت انتظار کشیدند و کم‌کم از گوشت و پوست خالی شدند. صدوه سال بعد، نسل‌های آینده، وقتی از فرط بی‌ای لایه‌های سخت زمین را می‌کاویند استخوان‌های جعفر را پیدا کردند؛ آرام نشسته بود و کنار پایش استخوان‌های در هم و بی‌نظم دیده می‌شد.

جواد... شماره: ۲۹۳۵

هیچ‌کانتال یا صفحه‌قانونی در تلگرام و اینستاگرام برای آموزش بورس و اطلاعات مربوطه این موضوع وجود ندارد. شهروندان به‌صفتحات سیگنال یا سرمایه‌گذاری در بورس توجه نکنند

کلنگ سنگ‌شکن: اندازه و وزن آن تقریباً برابر با کلنگ آگیر است. این تفاوت که دوسر است و از آن برای حفاری در قسمت‌های سنگی قنات استفاده می‌شود.



روزنامه شهرام‌نید وزندگی

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

شاهرام‌نیوز

# دفن جنایت زیر آهک

استخوان‌های پلاستیک پیچ شده یک انسان در بولوار توس مشهد پیدا شد

مهدی قرآنی

m.ghorani@shahrarnews.ir

بوی تعفن فضای باغ را برداشته بود و با هر نفس شش‌هایت پر می‌شد از هوایی گندیده و مسموم. صاحب باغ به کارش از صبح گفته بود که پیگیر این بوی بد باشد و او هم به خاطر کار زیاد باغ نتوانسته بود رد بورا بگیرد. خورشید از وسط آسمان گذشته و میل به غروب شدن داشت. کلافه شده بود و هر کجای باغ که نفس می‌کشید همان تعفن به مشامش می‌رسید. صبح از باغ بیرون زده بود که چند نفر از روستاییان گفته بودند حتما سگی، چیزی تلف شده و به بوافتاده است.

بوی بد در کنار دیواری که نیم متر ارتفاع داشت و دورتادور یک زمین کشیده شده بود بیشتر می‌شد. زمین کشاورزی تقریباً نزدیک جاده بود. ساعت ۴ عصر را رد کرده بود که چشمش به پلاستیک سفید رنگی که چیزی داخلش پیچیده شده بود، افتاد. پلاستیک بین دیوار کوتاه و یک نیوجرسی (دیوار بتنی پیش ساخته که قابل حمل است) افتاده بود.

فکر می‌کرد که منبع بوی بد را پیدا کرده برای همین زود دست به کار شد و پلاستیک را بیرون کشید. اندازه و شکل و ظاهر پلاستیک به جنه سگ یا جانور دیگری نمی‌خورد. مرد نگهبان کنجکاو شده بود

می‌خواست از دل این پلاستیک سفید رنگ سر در بیاورد. گوشه‌ای از لیه‌های به هم پیچیده شده پلاستیک را باز کرد که ناگهان مثل برق گرفته‌ها از جایش پرید و به عقب جهید. باورش برایش سخت بود. چشمش هایش را با دست‌هایش مالید تا بتواند بهتر ببیند. درست بود جمجمه یک انسان لای پلاستیک پیچیده شده بود. پلاستیک را باز کرد که بقیه اسکلت هم نمایان شد. روی برخی از استخوان‌ها هنوز گوشت بود که خشک شده بود.

بوی تعفن همچنان می‌آمد اما عاملش این جسد متلاشی شده نبود. با تلفن همراهش پلیس را گرفت و موضوع را اطلاع داد و خیلی زود مأموران کلانتری کاظم آباد مشهد خودشان را به حدفاصل توس ۱۵۷-۱۵۹ رساندند.

خبر کشف جسد در بیسیم پلیس پیچید و طولی نکشید که موضوع به قاضی احمدی نژاد، باز پرس جنایی دادسرای مشهد هم اعلام شد. ساعت ۶ عصر دوشنبه را نشان می‌داد که خودروهای قاضی قتل و پلیس آگاهی اُزیرکشان به قاب به‌هم ریخته این صحنه اضافه شدند.

متوفی ۲۰ سال داشته است پزشک سازمان پزشکی قانونی همان ابتدا به سراغ جسد رفت و بعد از یک بررسی کوتاه به قاضی احمدی نژاد گفت که استخوان‌ها به لحاظ شکل و اندازه به پرسی حدوداً بیست



عکس: تاشی است

ساله می‌خورد و تقریباً یک ماه هم از مرگ او می‌گذرد. روی جسد ولی مقدار زیادی آهک به چشم می‌خورد که روی استخوان‌ها خشک شده بود. پلیس آگاهی هم بعد از یک ساعت جست‌وجو در زمین‌های اطراف چیزی به دست نیاورد. آهک خشک شده، گل آلود بودن جسد و پلاستیک‌پیچ‌شدنش گویای حقیقتی هولناک بود که قاضی احمدی نژاد بیان کرد احتمالاً

متوفی به قتل رسیده و فرد یا افرادی ابتدا او را دفن کرده و رویش آهک ریخته و پس از مدتی آن را از خاک بیرون کشیده‌اند، چرا که گل و آهک به جا مانده بر روی استخوان‌ها این فرضیه را قوت می‌بخشد.

جسد برای بررسی بیشتر و شناسایی هویت اصلی در اختیار پزشکی قانونی قرار گرفت و تحقیقات پرونده نیز با دستور باز پرس ویژه قتل عمد دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه‌دو مشهد بر عهده تیم اداره ویژه جرائم جنایی پلیس آگاهی گذاشته شد. بررسی فهرست فقدانی‌های پلیس آگاهی هم از دسته پیگیری‌های بعدی مجریان قانون بود که در روند تحقیقات این پرونده انجام شد اما مدرکی که نشان از هویت متوفی داشته باشد به دست نیاورده است. به گفته باز پرس احمدی نژاد تحقیقات این پرونده تا روشن شدن ماجرا ادامه دارد.

سقوط دومین جنگنده آمریکایی در یک هفته

آمریکای اتاتولی هنوز چند روز بیشتر از سقوط یک جنگنده ارتش آمریکا هنگام تمرین گذشته بود که دومین جنگنده آمریکایی نیز سقوط کرد. این جنگنده اف-۳۵ که متعلق به اسکادران ۵۸ نیروی هوایی این کشور است در فلوریدا در نزدیکی یک پایگاه هوایی سقوط کرد. بنا بر گزارش‌های رسیده خلبان توانسته به سلامت و پیش از سقوط از جنگنده خارج شود. مسئولان ارتش آمریکا در حالی از آغاز تحقیقات برای روشن شدن علت این سانحه هوایی خبر داده‌اند که هنوز علت سقوط جنگنده اف-۳۵-۲۲ که چند روز پیش سقوط کرده بود اعلام نشده است.

عربستان سعودی مجازات شلاق را رسماً لغو کرد

عربستان ایالات و وزیر دادگستری و رئیس شورای عالی دستگاه قضا در عربستان سعودی طی حکمی به همه دادگاه‌های این کشور مجازات شلاق را لغو کرد. ولید بن محمد الصمغانی، وزیر دادگستری عربستان سعودی طی حکمی، مجازات شلاق را لغو و دستور جایگزینی بر داخت جریمه یا زندان و یا هر دو و همچنین استفاده از سایر مجازات‌ها را صادر کرد. این تصمیم پس از بررسی‌های هیئت کل دادگاه عالی عربستان درباره مجازات شلاق تعزیری و پیامدهای آن بر اساس مفاد ماده ۱۳ نظام قضایی این کشور اتخاذ شده است.

بلژیک ایستادن مقامات بلژیک از توقف بیش از ۱۱ اتن حشیش با ارزش تقریبی ۱۱۴ میلیون یورو در بازار عمده‌فروشی بروکسل پایتخت این کشور خبر دادند. دادستان بروکسل اعلام کرد که یگان‌های ویژه پلیس فدرال، مواد مخدر را در یک کانتینر طی یک عملیات گسترده پیدا کردند. بیش از ۱۰۰ شرکت در این بازار مستقر هستند که پلیس تاکنون عمظنون را بازداشت کرده است. براساس آمارهای ارائه شده، روزانه ۲۳ هزار نفر در این بازار رفت و آمد دارند و مدیریت بازار توانایی بازرسی تمام کامیون‌ها را ندارد.

تصادف موسایی - در یک خیابان تصادف شده است. برآید مشکلی که از خیابان فرعی به اصلی وارد می‌شده و سمنند نقره‌ای رنگ که در خیابان اصلی مستقیم به پیش می‌راند ساعت ۱۱ صبح به هم خورده بودند. چراغ جلو سمت چپ برآید

کامل‌شکسته و گلگیر چپ جلو، خط‌وخش افتاده. ماشین سمنند هم در سمت راست یک خط‌ممتد از در جلو تا در عقب می‌رسد. در جلویی کمی فرورفتگی هم دارد. هر دور آنتنده ادعای کنند که حق دارند. آنتنده برآید می‌گوید که ماشینش از فرعی توی خیابان اصلی که خلوت هم بوده پیچیده و ناگهان سمنندی فکر و سر به‌ها

به اوزه، می‌گوید که مسیر مال خودش بوده است. آنتنده سمنند ادعا دارد که در مسیر اصلی راه خودش را مستقیم می‌رفته و برآید بدون احتیاط و بی‌اینکه توجه کند وارد خیابان شده و به اوزه است. حق تقدم با چه کسی است کدام ماشین مقصر است؟

طراح: محمدرضا علیرزاده



کاشف اکسیژن

شاخ‌دار بسیار

صمیمیت یار دیوار

متمرد جوان انگلیسی

فرزندکور ماه پرتابی

لنگه در پهلوان از خواربون

پدر مرده

ادبیت بی‌پایان

فارغ کوزه سفالی

اساس ساختمان بی‌نما

مزه خرما لو

درس خوانده

رازونباز

معما

لنگه در خیردادن اشترک

پزگتر نت چهارم

شهر مرکزی

یگدنده گلدسته

پهلوان جاذبه

خوب

مقابل مادی

گر یختن ساز دهان‌گشاد

پهلوان جاذبه

شخص

شهر مرکزی

یگدنده گلدسته

پهلوان جاذبه

خوب

پاسخ جدول ۲۹۳۵

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیرزاده